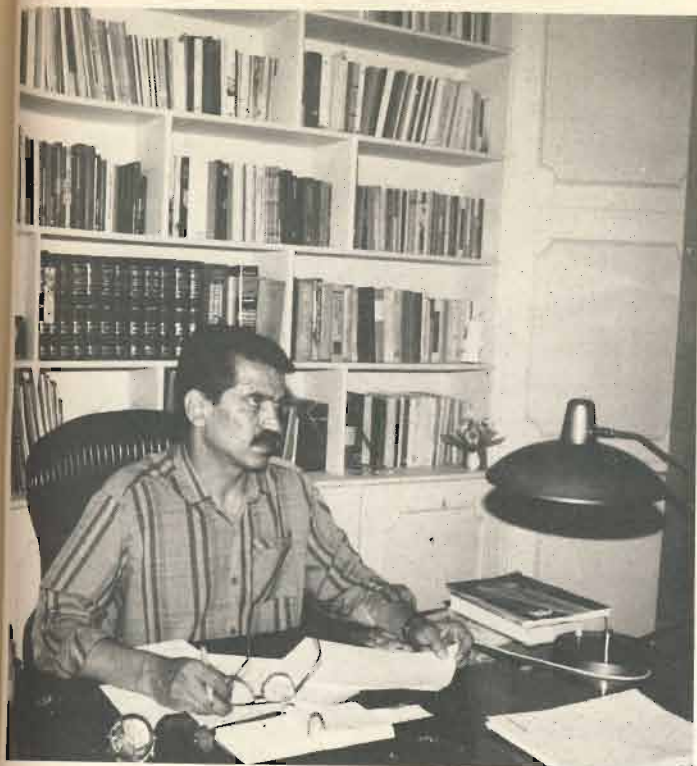




آموزش و توسعه

گفتگو با دکتر محمود ساعتچی



چکیده:

در این گفتگو ابتدا مشکلات نظام آموزشی در ایران بررسی می‌گردد. در ارزیابی عملکرد این نظام از دو «نگرش» بهره گرفته می‌شود. یکی از این مدلها (آندراگوزی)، یادگیرنده را فردی فعال و خلاق بار می‌آورد و دیگری (پداگوزی) باعث انفعال یادگیرنده می‌شود. شناخت ویژگیهای هر یک از این دو مدل و چگونگی استفاده از شیوه آندراگوزی از مباحث عمده این گفتگو است.

در بخش دیگر این مصاحبه به نتایج اشاره می‌شود که از خلال تحقیقات انجام گرفته به دست آمده است. این تحقیقات نشان می‌دهد که آموزش عالی در ایران با مشکلاتی مواجه است که قادر به هدایت جامعه به سوی توسعه نیست. جهت رفع موانع موجود، دکتر ساعتچی بر این عقیده‌اند که در کنار اصلاحات دیگر، باید شیوه‌های «سنتی» حاکم بر نظام آموزش، جای خود را به روشهای «مدرن» آموزشی بدهند.

معرفی:

دکتر محمود ساعتچی در سال ۱۳۲۰ شمسی در همدان متولد شد. ایشان در سال ۱۳۴۷ موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس علوم اجتماعی از دانشگاه تهران گردید. از سال ۱۳۵۰ به کشور هند رفته و در سال ۱۳۵۳ دوره دکترای روانشناسی با دوگرایش روانشناسی بالینی و روانشناسی صنعتی را به اتمام رساند. پس از یک سال تدریس در دانشگاه الهه آباد هند، در سال ۱۳۵۴ به ایران مراجعت و تاکنون در زمینه‌های گوناگونی چون تدریس در دانشگاه، سرپرستی و مدیریت مراکز مختلف آموزشی، مشاوره روانی و... فعالیت داشته است. از ایشان آثار بسیاری اعم از مقاله و کتاب به چاپ رسیده است که ترجمه کتاب «اصول روانشناسی مان»، «روانشناسی در کار، سازمان و مدیریت» و «اصول و فنون اجرای مصاحبه استخدامی، ارزشیابی و مشاوره‌ای» از جمله این آثار می‌باشند.

فرهنگ توسعه: یکی از موضوعات مهم و مربوط به روانشناسی موضوع آموزش و تربیت است. به نظر جناب عالی اهداف آموزش در جامعه ایران چه می‌تواند باشد و ما با چه مشکلاتی جهت دستیابی به این اهداف مواجهیم؟

دکتر ساعتچی: سخن را با نام خدا شروع می‌کنم. در بحث از رابطه بین فرهنگ و دانش روانشناسی و توسعه، مطالب بسیار می‌توان گفت که یکی از ابعاد بسیار مهم آن مسئله آموزش و پرورش در همه مراحل و خاصه در دانشگاههاست.

اهدافی که از دید روانشناسی برای تحصیلات دانشگاهی قابل بررسی هستند، عبارتند از: یادگیری مفاهیم و موضوعات در زمینه‌های مورد نظر در هر رشته؛ انتقال دانش و معرفت از یک نسل به نسل دیگر، همگامی با پیشرفتهای علمی، فرهنگی و نظایر آن، فراهم آوردن امکانات لازم برای بالیدگی و رشد همه جانبه یادگیرندگان در دانشگاه؛ که من در مورد رشد همه جانبه یادگیرندگان بیشتر صحبت دارم. هدف دیگر آماده ساختن نسل جدید برای قبول مسئولیتهایی است که همه یادگیرندگان باید به عنوان اعضای جامعه در ابعاد مختلف حیات اجتماعی سیاسی، علمی، آموزشی، پرورشی، صنعتی، مذهبی، و نظایر آن داشته باشند. البته برای تحصیلات دانشگاهی می‌توان هدفهای دیگری را نیز اضافه کرد. در پاسخ به این سؤال که در راه تحقق و دستیابی به این هدفها چه مشکلاتی موجود است، توجه شما را به سخنانی جلب می‌کنم که اخیراً در شماره اول نشریه دفتر دانش نقل شده است. در نگاهی گذرا که به چند مقاله این مجله داشتم به نکاتی برخورد کردم که فکر می‌کنم جهت گفت و گوی ما را در این خصوص روشن خواهد کرد. در این مقالات گفته شده که علی‌رغم تلاش استادان علوم اجتماعی در بالا بردن کیفیت

در این مدل فکری درباره انسان، که آموزش و پرورش جامعه ما نیز بیشتر براساس همین مدل فکری می باشد، انسان به عنوان موجودی غیر فعال، تهی، مصنوعی و انفعالی در نظر گرفته می شود؛ که ذاتاً تنبل و تن پرور است و فعالیت آدمی در اثر نیروهای خارج از دنیای درون او انجام می گیرد. این نوع تفکر در مورد انسان قرنها وجود داشته است. کسانی که عملاً براساس همین مدل فکری رفتار می کنند در اکثریت می باشند؛ و همین مدل را در مورد آموزش و پرورش بکار می گیرند و می گویند که هدف آموزش و پرورش انتقال فرهنگ، پرکردن مغز تهی آدمی و شکل دادن به رفتار او است که این عمل براساس و مطابق الگوهایی از قبل تعیین شده، انجام می گیرد. بنابراین وقتی ما نظام آموزش و پرورش خودمان را براساس چنین مدل فکری در مورد انسان بنا می کنیم، بدهی است که تهیه و آماده سازی برنامه های تحصیلی مرحله به مرحله و غیر قابل انعطاف در آموزش و پرورش اساس برنامه ریزی تلقی می شود و تأکید در زمینه انتقال محتوای مطالب بیش از «فرآیند» یادگیری خواهد بود.

اما در مقابل این مدل فکری در مورد انسان، مدل فکری دیگری هست که اصطلاحاً به آن «مدل ارگانیک» گفته می شود. مطابق این مدل فکری، یادگیرنده به عنوان موجود زنده ذاتاً فعال در نظر گرفته می شود و آدمی بیشتر به عنوان منبع و سرچشمه اعمال انسانی در نظر است تا به عنوان مجموعه ای از اعمال که از طریق نیروهای خارجی در او ایجاد شده اند. با این دیدگاه هدف از آموزش و پرورش نیز بهبود و پرورش مداوم آدمی در جهت به ظهور رسانیدن تواناییهای بالقوه کامل و یکتای انسان می باشد. عواقب و نتایج آموزشی مدل ارگانیک نیز با نتایج و آثار به کارگیری مدل مکانیستیک تفاوت دارد. در مدل فکری ارگانیک نسبت به «تغییر» برنامه های تحصیلی مرحله به مرحله و غیر قابل انعطاف و تبدیل آن به نظامهای «قابل انعطاف» در یادگیری، تأکید می شود و طی آن اولاً، شایستگیها و صلاحیتهای یادگیرنده به عنوان موجودی یکتا و بی نظیر مورد توجه خاص قرار می گیرد و دیگر اینکه نسبت به اهمیت فرآیند یادگیری توجه بیشتر و نسبت به محصول حاصل یادگیری از طریق حفظ کردن تأکید کمتری صورت می گیرد. یکی دیگر از نتایج و آثار به کارگیری مدل ارگانیک آن است که نسبت به تغییرات «کیفی» در مقایسه با تغییرات «کمی» تأکید می شود و در کنار آن نقش «تجربه» در بهبود و در رشد و تغییر و تحول انسان اهمیت خاصی پیدا می کند. به عبارت دیگر در این مدل فکری، نقش اساسی آموزش و پرورش بهبود، بالندگی و رشد همه جانبه یادگیرنده است، نه حفظ مطالب درسی. بنابراین «تجربه» یادگیرنده اهمیت خاصی پیدا می کند که در مدل مکانیستیک مورد غفلت قرار گرفته است. آثار دیگر این مدل فکری ایجاد مدارس و کلاسهای آزاد است که مفهوم آن با مفهومی که امروزه در دانشگاههای ما رایج است تفاوتی دارد. در کلاسهای آزاد، یادگیری هنگامی اتفاق می افتد که یادگیرنده با تجربه و مشاهده مستقیم پدیده ها به مفاهیم جدیدی برسد و برای او سؤالهایی پیش بیاید. در چنین مرحله ای است که ما برای

یادگیرنده امکان یادگیری را فراهم می کنیم. در این صورت لازم است نحوه آموزش تغییر کند و مطالعه غیر سنتی مورد توجه بیشتری قرار گیرد. برای رسیدن به این هدف ناچار به آزمایشهای یادگیری را نیز در مدارس، دبیرستانها و دانشگاهها به راه اندازیم. در فرضیه های مربوط به مدل مکانیستیک و مفهوم «خود» (self) در «پداگوژی» (Pedagogy) (پرورش خردسالان) می رسم، می بینیم اعتقاد بر آن است که یادگیرنده باید به معلم اتکا داشته باشد. یعنی یادگیرنده در هر سن و سالی که هست باید به آموزش دهنده متکی باشد. در حالی که در روش آموزشی دیگری که امروزه تحت عنوان «آندراگوژی» (Andragogy) شناخته می شود، این اعتقاد وجود دارد که یادگیرنده باید به طور فزاینده خود جهت یادگیری را تعیین کند. یعنی شخص باید مرتباً با اعتقاد به ارزشمند بودن یاد خود یاد بگیرد که در جهت رشد خود قدم بردارد و متکی به خودش باشد. در صورتی که در پداگوژی مفهوم «تجربه» ارزش است و معلم به تجربه هایی که یادگیرنده شخصاً کسب می کند، بهایی نمی دهد. اما در آندراگوژی دانش آموز یادگیرنده به عنوان منبعی غنی برای یادگیری تلقی می شود. پداگوژی گفته می شود که رشد بیولوژیک و فشار اجتماعی باعث می شود که فرد برای یادگیری «آمادگی» پیدا کند یعنی وقتی فرد به سن خاصی می رسد جامعه از او انتظار دارد بنابراین باید این درس و آن درس را بخواند و در این کلاس آن کلاس باشد یا به این رشته دانشگاهی یا آن رشته دانشگاهی برود. اما در آندراگوژی توسعه نقشهای اجتماعی شخص یادگیرنده مطرح است. یعنی در این مفهوم گفته می شود که چون یادگیرنده باید وظایفی را در جامعه بر عهده بگیرد نقشهایی را ایفا کند، و برای اینکه بتواند این نقشها را بهتر ایفا کند، باید چیزهایی را یاد بگیرد.

دورنمای زمانی در این دو شیوه آموزش و یادگیری بسیار جالب است. در پداگوژی کاربرد بعدی آنچه که یادگیرنده می شود مورد نظر است، اما در آندراگوژی کاربرد فوری آن است که یاد گرفته شده مورد نظر است، یعنی آنچه را که فرد آموخته است می تواند از لحظه یادگیری به بعد به کار بگیرد. یادگیرنده برای یادگیری انگیزه بیشتری پیدا می کند. در این دو نوع نگرش نسبت به یادگیری و آموزش، «سمت گیری» جهت یادگیری به نحوی است که در پداگوژی متمرکز بر «موضوع» یا «مطلبی» است که فرد یاد می گیرد یا معلم به می گوید این موضوع یا آن موضوع را یاد بگیر؛ ولی در آندراگوژی متمرکز بر «مشکل» یا «مسئله» است. یعنی فرد مشکل و مسئله ای مواجه می شود و برای آن به یادگیرنده می پردازد که مشکل در پیش روی خود را حل کند.

فرهنگ توسعه: درباره عواملی که منجر به پدیدایش یک از این دو شیوه می شود، به چه مواردی می توان اشاره کرد؟

دکتر ساعتچی: در آموزش و پرورش از نوع پداگوژی «اوضاع و احوال یا اقلیم و فضای اجتماعی - روانی» متغییر است. آمرانه، رسمی و رقابتی است. برای مثال کلاس درس معلم استادی که از این نوع شیوه آموزشی بهره می گیرد به شیوه

سازی، آمرا نه و قدرت طلبانه اداره می شود. جلسات درسی رسمی است و بین یادگیرندگان نوعی رقابت فردی ایجاد می شود. شاگرد اول دوست داشتنی است و شاگردهای تنبل دوست داشتنی تلقی می شوند. اما در آموزش از نوع یادگویی اوضاع و احوال و محیط اجتماعی که در کلاس بوده می آید عملاً دو طرفه است، یعنی معلم که در اینجا نقش هدایت کننده یادگیری را دارد، برای یادگیرنده احترام قائل می شود و برعکس. و محیط یادگیری نیز مبتنی بر همکاری متقابل است. در شیوه آموزش بر اساس مفاهیم یادگویی و ارزیابی برای یادگیری توسط معلم انجام می گیرد. معلم است که می گوید این کتاب را باید خواند، این مشقها را باید نوشت یا صد بار نوشت. در این شیوه آموزشی نسبت به تفاوتها و تفاوتهای فردی توجهی نمی شود. علیرغم تفاوتهای زیادی که بین افراد یک کلاس درس وجود دارد، همه آنان به یک میزان مشق بنویسند. در حالی که بین دانش آموزان کلاس بعضی باهوشتر و بعضی دیگر کم هوشترند.

برای یادگیری یک مطلب خاص دانش آموزی یک ساعت صرف می کند، در حالی که همکلاسی دیگر او نیم ساعت یا نوزده دقیقه وقت برای یادگیری مطلب لازم دارد.

می دانیم که در مدارس، همه دانش آموزان باید به یک اندازه کار کنند و مشق بنویسند. اما در آموزش و یادگیری از آنرا گویی برنامه ریزی مکانیزمی دو طرفه تلقی می شود. می توانیم یادگیرنده می تواند در مورد نحوه یادگیری اظهار نظر کند و هم یاد دهنده یا تسهیل کننده یادگیری. برای مثال، اگر یک کلاس دانش آموزی واقعیتی را بیان کرد و به معلم خود اشاره کرد که شما در کلاس می گویند یاد می گیرم و نیاز به نوشتن این همه مشق نیست، معلم می پذیرد و او را به زور به یاد کار تکراری مشق نوشتن، وادار نمی کند. دلیل این امر این است که معلم می داند وظیفه او سوق دادن دانش آموز در جهت رشد، بالندگی و خود شکوفایی است، نه انجام مشق نویسی. بنابراین مشاهده می شود در دو شیوه یادگویی و آنرا گویی «تشخیص» نیازهای آموزشی یادگیرنده متفاوت است.

در یادگویی «فعالتهای یادگیری» و کمیت و کیفیت آن با فنون انتقالی صورت می گیرد. یعنی معلم از شیوههایی استفاده می کند که تا حد امکان حافظه یادگیرنده را به کار گیرد و استدلال، بینش و خلاقیت او را. اما در آنرا گویی مبنای یادگیری نیز بر اساس پژوهش و تحقیق و نتایج این فرآیند و نیز تجربه های قبلی، انجام می گیرد.

پسنگ نوسعه: آیا تحقیق و پژوهش در دانشگاههای ایران را هم می توانیم با همین در روش مورد بررسی قرار دهیم؟

دکتر ساعتچی: این مهمترین نکته ای است که مایلم درباره توضیح بیشتری بدهم. چرا علاقه به تحقیق در بین استادان و دانشجویان ما کم است؟ یکی از دلایل این مشکل آن است که مبنای یادگیری در کار گرفته شده در تعلیم و تربیت استادان و نیز دانشجویان بر اساس مفاهیم یادگویی بوده است و همه شواهد مکاتبات از این واقعیت دارد. وقتی دانشجو برای انجام تحقیق

تشویق نشود و مشکلات تحقیق برای استاد زیاد باشد، نتیجه آن است که اکنون در ایران شاهد آن هستیم. اگر می شنویم که در کشوری مثل ژاپن سازمانها به میزانی حدود ۹ تا ۱۰ درصد از درآمد خالص خود را صرف انجام پژوهش می کنند، برای آن است که وقتی مدیران این سازمانها در مدرسه به تحصیل مشغول بوده اند و در دورانی که در کود کستان، دبستان و دبیرستان به یادگیری اشتغال داشته اند و بعداً نیز به دانشگاه رفته اند، با بهره گیری از شیوه های تجربی به آنان آموزش داده شده است. بدیهی است وقتی این کودکان بزرگتر می شوند و مثلاً استاد دانشگاه می شوند، مسئله پژوهش و تحقیق برای آنان واجبتر از تدریس است. اما شیوه آموزش و پرورش مادر ایران چنان بوده است که نسبت به حفظ کردن و تقویت حافظه ما تأکید شده است و رشد همه جانبه و بالندگی ما مورد توجه کمتری قرار گرفته است. نتیجه اش اینکه دانشگاههای ما سالهای مدیدی است که در امر تحقیقات عملاً عقیم مانده است. در نظام ما، استاد خوب کسی است که هر درس به او داده می شود، تدریس کند و استادی که مایل است کمتر درس بدهد و بیشتر مطالعه کند و تحقیق نماید در «عمل» عقب می ماند.

اما «ارزشیابی» چگونه انجام می گیرد؟ در شیوه یادگویی ارزشیابی یادگیرنده، توسط معلم انجام می گیرد. معلم هست که می گوید من می دانم چگونه ارزشیابی کنم و شاگرد و یادگیرنده باید به شیوه پیشنهادی او در امتحان شرکت کند. اما در آنرا گویی شیوه ارزشیابی و مفاهیم مربوط به آن، تشخیص دو طرفه و با همکاری تسهیل کننده یادگیری و یادگیرنده انجام می گیرد. در این مورد نیازها یا احتیاجات یادگیری دانش آموز یا دانشجو نیز مورد نظر می باشد. جالب اینکه در این شیوه ارزشیابی متقابل است و یادگیرنده هم می تواند به ارزشیابی خود و هم به ارزشیابی معلم یا استاد خویش بپردازد.

فرهنگ نوسعه: اجازه دهید از زاویه ای دیگر به مسائل آموزش و پرورش در ایران نگاه کنیم. آیا تاکنون تحقیقاتی از سوی مؤسسات تحقیقاتی بر روی نهادهای آموزشی و من جمله دانشگاهها انجام گرفته یانه؟ اگر مواردی بوده چه نتایجی بدست آمده و چه پیشنهادات عملی جهت حل مشکلات عنوان شده است؟

دکتر ساعتچی: یکی دو سال قبل به همراه تنی چند از استادان در جلسات هفتگی معاونت امور دانشجویی وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی شرکت می کردم که حدود یک سال نیز به طول انجامید. حاصل این تلاش یکساله به اینجا رسید که اول باید مشکلات آموزشی را در دانشکده های پزشکی کشور بشناسیم.

طبقه بندی این مشکلات ما را به آنجا رسانید که دانشجویان پزشکی از مشکلاتی سخن می گویند که عبارتند از: کمبود امکانات آموزشی، عدم برنامه ریزی صحیح آموزشی، مشکلات مربوط به انتخاب استاد و دعوت از استادان صاحب نظر و با تجربه برای تدریس، تمرکز و تجمع دانشجویان در بعضی از کلاسها و تشکیل کلاسهای متعدد، فقدان روابط دوستانه و مناسب بین استادان و دانشجویان، آشنا نبودن استادان با روشهای تدریس و یادگیری مؤثر، عدم آشنایی مدیران و مسئولان آموزشی با

شیوه‌های کارآمد رهبری و مدیریت در دانشگاهها.

البته مشکلات دیگری نیز شناخته شده بود که لازم است در جای خود مورد توجه قرار گیرند. برای مثال بررسیهای مقدماتی نشان داد، دانشجویان رشته‌های پزشکی از مسائل و مشکلات عاطفی، حجم زیاد دروسها، نداشتن فرصت برای استراحت و تفریح و مشکلات مالی رنج می‌برند؛ دور بودن دانشجویان از خانواده‌های خود؛ تضادهای فرهنگی دانشجویان و مشکل خوابگاهها از دیگر مسائل دانشجویی است که توجه کمیته تحقیق را به خود جلب کرده بود؛ مشکل مربوط به نحوه صحیح برخورد با جنس مخالف در دانشگاهها؛ اعتیاد بعضی از دانشجویان و خانواده آنان به مواد مخدر؛ افت تحصیلی و مسائل مربوط به خستگی دانشجویان که در نتیجه کار سنگین که احياناً به طور اجباری برای تأمین معاش به وجود می‌آید؛ اختلالات روانی در دانشجویان و آثار این اختلالات در درس و تحصیل و دانشگاه؛ مشکلات جنسی دانشجویان و انواع انحرافات جنسی، که در مواردی هم باعث مشکلاتی در دانشگاه شده است و مشکلات دانشجویان برای ازدواج و تشکیل خانواده. اولین تصمیم در رابطه با این مشکلات پیشنهاد، تصویب و تشکیل دفاتر مشاوره روانشناسی برای تمام دانشکده‌های پزشکی بود. اعتقاد این گروه، آن بود که در همه جهان دانشجوی دانشگاه به عنوان اساسیترین و مهمترین نیروی خلاق تلقی می‌شود و هم اوست که هسته یا مرکز کلیه تحولات علمی، فلسفی اجتماعی، اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و سیاسی در یک کشور است. بنابراین باید به این نیروی بالقوه و با ارزش توجه بیشتری شود. بی توجهی نسبت به مسائل دانشجویان می‌تواند باعث ایجاد موانع بسیار جدی در راه تحقق هدفهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... گردد.

دانشجویان مشکلاتی دارند که ابتدا باید با همه جزئیات آن آشنا شد و علل به وجود آورنده هر کدام را با موشکافی مشخص ساخت. در مطالعه و بررسی مشکلات دانشجویان لازم است نگرشی سیستمی به کار گرفته شود و روابط متقابل مشکلات و مسائل دانشجویان با هم شناخته شوند. شیوه‌های انتخاب مدیران گروههای آموزشی، رؤسا و معاونین دانشگاهها و دانشکده‌ها باید با سنجش آثار بسیار زیادی که این انتخابها می‌تواند در پیشرفت یا افت تحصیلی دانشجویان داشته باشد، انجام بگیرد. اگر به این مسئله مهم توجه لازم نشود مشکلات دانشجویی نیز کماکان ادامه خواهد داشت. توجه جدی به مسائل و مشکلات و خواسته‌های منطقی استادان، می‌تواند مانع از بروز بعضی از مشکلات در دانشگاه شود.

فضای روانی و جو حاکم بر هر دانشگاه و کیفیت روابط انسانی در بین استادان با یکدیگر نیز اهمیت بسیار دارد.

فرهنگ توسعه: درباره شیوه‌های سنتی آموزش صحبت کردیم، در شیوه‌های مدرن باید به چه اصولی توجه کرد؟

دکتر ساعتچی: تصور من بر آن است که اگر بخواهیم به فرهنگ کار و توسعه کشور توجه کافی نشان دهیم، باید در آغاز تحولی را در شیوه‌های تدریس همه مقاطع تحصیلی به وجود آوریم. با به کارگیری شیوه‌هایی مناسب باعث خلایق دانشجویان و راحتتر نیز سخن گفتن او شویم، تا به ارزشها و

استعدادهای خود پی برده و ترسش از استاد از بین برود. او را مانند یک دوست مهربان و آگاه تلقی کند و او را «استاد» و «انبار» نمره امتحانی ندادند.

اگر بخواهیم همه کلاسها (حداقل کلاسهای دانشگاه کشور)، با این شیوه اداره شوند، ابتدا باید موجباتی را در سازمانها، مدیران، اعم از مدیران گروهها، رؤسای دانشکده‌ها، معاونین و حتی رؤسای دانشگاهها، با فلسفه شیوه آموزشی آشنا شوند. در آن صورت می‌توانیم استادان نیز با این شیوه آشنا ساخته تا از آن بهره بگیرند. اگر نگاه اجمالی به فرم ارزشیابی استادان داشته باشید، متوجه خواهید شد که فقط به یک عامل تحت عنوان کیفیت تدریس اشاره شده است. البته هیچ توضیحی هم در مورد آن، نداده است. برای مثال استادان به خاطر وقت شناسی، احترام به دانشجو، تلاش برای فعال کردن دانشجو، مدیریت و رهبری مؤثر در کلاس، تسلط کلی بر موضوعی که تدریس می‌کند، تلاش برای هدایت دانشجویان در جهت خود سازی و خود شکوفایی هیچ امتیازی به دست نمی‌آورند و این مایه تأسف است. در ارزشیابی استادان نیز، که توسط دانشجویان صورت می‌گیرد، هیچکدام از دانشجویان خواسته نمی‌شود، اظهار نظر کنند، که آیا استاد شما یاری داده تا با شیوه‌های بحث و گفتگو در کلاس آشنا شوید، آیا استاد موجباتی را فراهم آورده است که بعد از تدریس کلاسهای درسی احساس کنید راحت تر سخن می‌گویید، بیشتر استدلال می‌کنید و برای خود و آنچه که فرا گرفته‌اید ارزش بیشتری قائل هستید و مجموعاً تواناییهایتان بیشتر شده است؟ در شیوه ارزشیابی تدریس چون همه یادگیرندگان در بحث گفتگو شرکت می‌کنند - چون موضوع مورد بحث با توجه نیازهای افراد به یادگیری، انتخاب و درباره آن بحث و گفتگو می‌شود - بنابراین همه مغزها فعالند، دانشجویان کمتر خسته می‌شوند و جایی برای خواب در کلاس نیست؛ استاد تنها کننده یادگیری است و سعی او آن است که فضای روانی مناسب برای یادگیری بوجود آورد. در این شیوه تدریس، استاد خوب استادی است که به یک یک دانشجویان و رفتار و شیوه بیان محتوای مطالب ارائه شده از طرف آنان توجه نشان می‌دهد؛ آن را برای مشارکت در بحث و یادگیری و حتی تدریس به یاری افراد تشویق می‌کند؛ سخنان درست را معرفی و اشتباهات دانشجویان را به زبانی شیرین تصحیح می‌کند و شوق یادگیری را در افراد تشدید می‌کند؛ اگر استاد مطلب مفیدی می‌شناسد، این منابع را قبل از تشکیل جلسه بعدی کلاس، دانشجویان معرفی می‌کند یا اگر در این زمینه خود مطلب دارد، قبلاً این مطالب را به صورت کتاب و در موارد بسیار ضروری به صورت جزوه، در اختیار آنان قرار می‌دهد. به این حال، ما برای رسیدن به مرحله‌ای که نوآوری و اختراعات جدید داشته باشیم و فارغ التحصیلان ما جز فراگیری ذهنی و انباشته حافظه از مطالب، شخصیت فراگیری داشته باشند، باید برده بسیار وسیعی را برای نیل به این هدفها طراحی کنیم. باید این زمینه تبلیغ بسیار شود، و بازمه تأکید می‌کنم که باید مدیریت دانشگاهها باشیوه‌های مفید، مؤثر و کارآمد تدریس همه ابعاد روانشناختی آن آشنا باشند. البته می‌دانیم که رسیده

این هدف کار بسیار دشواری است. اما با توجه به تغییرات و جهانی که اکنون در جهان شاهد آن هستیم، چنانچه نتوانیم خود را با این تحولات همسو کنیم، فاصله ما هر روز از نبردهای دیگر و علوم و فنون آنان بیشتر می شود. در واقع به گفت اگر می خواهیم پیشرو باشیم، باید شیوه های اثربخش درس و آموزش را به کار بگیریم؛ فرزندان کشورمان را چنان پرورش دهیم که خلایق و نوآوری داشته باشند. با شیوه های سنتی تدریس که هم اکنون در بیشتر مقاطع تحصیلی کشورمان به کار گرفته می شود، تنها می توانیم درصد اندکی از توان نخبه فرزندان کشور را پرورش دهیم.

فرهنگ توسعه: شما پیشنهاداتی برای بهبود وضع آموزشی در دانشگاه ارائه کردید و ما هم مطمئنیم، که توسعه کشور مستقیماً به نحوه آموزش دانشگاهی مربوط است. سؤال این است که برای انجام تغییرات و رسیدن به اهداف، آیا باید ساختار دانشگاهی ما تغییر کند یا با بعضی از کارهای اصلاحی این کار مقدور است؟

دکتر ساعتچی: معتقدم که ما می توانیم دو استراتژی متفاوت کوتاه مدت و بلند مدت داشته باشیم. در استراتژی بلند مدت به در زمینه شیوه های نوین آموزش و یادگیری در کشورهای مختلف جهان مطالعات همه جانبه ای داشته باشیم و برای پیاده کردن شیوه های اثربخش و کارآمد که با فرهنگ ما نیز همخوانی داشته باشد، برنامه ای برای تمام سطوح آموزشی کشور تهیه کنیم. در کنار آن، همان طوری که استادان را مثلاً با کمپیوتر آشنا می سازیم، آنان را با شیوه های پر محصول تدریس در کلاسهای درس نیز آشنا کنیم و منابع و مقالات جدیدی را در همین رابطه در اختیار آنان قرار دهیم و آنان را سوق کنیم تا در جلسات سخنرانی و در سمینارهایی که در زمینه شیوه های اثربخش تدریس تشکیل خواهیم داد، شرکت کنند.

استادان و مدیریت دانشگاهها را با مفاهیم اساسی و فنون و شیوه های عملی و آثار و نتایج شیوه های اثربخش تدریس آشنا کنیم. حتی مهارتهای لازم برای بهره گیری از این شیوه ها را نیز استادان بیاموزیم. باید هر چه سریعتر معیارها و ملاکهای بلندتر و کارآمدتری را برای ارزشیابی استادان در نظر بگیریم. باید در این ملاکهایمان برای تدریس، به شیوه سخنرانی و «کمیت» تدریس، امتیاز کمتری بدهیم. در مقابل برای کیفیت تدریس با توجه به ویژگیهایی که برای آن برشمردیم، امتیاز بیشتری قائل شویم. در مرحله بعد باید استادان را با معیارها و مولفه های جدید ارزشیابی آشنا کنیم. مدیران مراکز آموزشی را دوره های خاص آموزش مدیریت شرکت دهیم و در این دوره ها ویژگیهای استاد موفق را برای آنان معرفی کنیم. اگر راه انتخاب مدیران گروه های آموزشی دانشکده ها به صورت ترکیبی و توسط اعضای هیأت علمی هر گروه خاص، مشکلی داریم، از این شیوه که باعث افزایش انگیزه بیشتر در استادان ما شده، بهره بگیریم. رئیس دانشکده ها و حتی رئیس هر نگاه را بر مبنای مشورت با اعضای هیأت علمی هر دانشکده دانشگاه انتخاب کنیم و اجازه دهیم روحیه مشارکت در تصمیم بریهای دانشگاهی در بین استادان تقویت شود و احساس تعلق

بیشتری نسبت به محل کار خود داشته باشند. البته برای رسیدن به این هدفها باید مشکلاتی را نیز حل کنیم؛ چرا که، هر شیوه کار و تدریس، حسن و عیب خاص خود را داراست. اما اگر هدف ما کمک به این جامعه، در رسیدن به هدفهای والای اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی و ... هست، باید شیوه های سنتی و کمتر کارآمد موجود را در آموزش نسل در حال یادگیری، تغییر داده و شیوه های مؤثرتر را بکار ببریم.

فرهنگ توسعه: سؤال دیگر این است که با همین ساختار فعلی دانشگاهها، در بعضی از رشته ها ما شاهدیم که فارغ التحصیلان کارآیی بهتری دارند. مثلاً دانشگاه صنعتی شریف، در صورتی که در رشته های مختلف علوم انسانی به نظر می رسد، فارغ التحصیلان ما توانایی کمی برای کار دارند و در واقع آماده نشده اند. علت این تفاوت را در چه می دانید؟

دکتر ساعتچی: یکی از علتها را مربوط به ماهیت این دو رشته تحصیلی می دانم. در واقع رشته های فنی کاربرد فوریتری دارند و دانشجو باید در آزمایشگاه و یا در کارگاه شرکت کند و کاربرد نظریه ها را در عمل هم تجربه و حتی مشاهده کند. در علوم انسانی این امکان، به دلیل ساختار آموزشی و برنامه ریزی درسی برای دانشجو فراهم نیست. یعنی اگر دانشجوی ما مشغول فراگیری شیوه های مشاوره و روان درمانی است، ما این رویکردها را ضمن انجام مشاوره در روان درمانی انجام نمی دهیم، تا دانشجویان در عمل و در حال انجام مصاحبه بالینی این رویکردها را، لمس و تجربه کنند. من بیشترین مشکل را در فقدان امکان تجربه بلاواسطه دانشجویان در این رشته ها می بینم. ما به دانشجویان نظریه ها را ارائه می دهیم و از آنان می خواهیم این مباحث نظری را حفظ کنند، اما روی کاربردها و تجربه شخصی آنان تلاشی نداریم. این مشکل را می توان با تغییر ساختار و برنامه ریزی درسی حل کرد. دسترسی به این هدف مشکلاتی دارد، اما قابل دسترسی است.

فرهنگ توسعه: مطبوعات اصولاً در جامعه این رسالت را دارند که نقشی مؤثر ایفا بکنند؛ خصوصاً نشریه ای مثل فرهنگ توسعه که به توسعه کشور علاقمند است و مباحثش را حول این محور تنظیم می کند. به نظر شما نشریات به چه نحوی می توانند به اهدافی که شما فرمودید کمک بکنند؟

دکتر ساعتچی: تصور من این است که هر نظریه، هر پیشنهاد و هر شیوه اثربخش که قبلاً به کار گرفته نشده، نمی تواند برای خودش جا باز کند، مگر اینکه در ابعاد گسترده مطرح بشود. در این زمینه نه تنها رادیو تلویزیون وظیفه خطیری دارند، نقش نشریات نیز اساسیتر است. بعضی از نشریات نظیر مجله شما، می توانند با اختصاص مباحثی در رابطه با شیوه های کارآمدتر تدریس و آموزش در نهادهای آموزشی و رابطه آن با توسعه ملی، این زمینه را هموار کنند. به نظر می رسد همین بحثی که ما امروز آغاز کردیم، می تواند منشاء مباحث و گفتگوهای بسیاری بشود.

فرهنگ توسعه: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، بسیار سپاسگزاریم.